

## گفتگو با هوشنگ ماهرویان

هوشنگ ماهرویان در دو کتابش، تبارشناسی استبداد ایرانی ما و مدرنیته و بحران ما از تجدد می‌گوید و از سستی که بر دست و پای تجدد ایران پیچیده است و نمی‌گذارد تا روی پای خود بایستد و بنیادهای فلسفی خود را پیدا کند.

پیش از این در حقانیت سوسیالیسم گفته می‌شد که سرمایه‌داری، سبب جلوگیری از رشد تکنولوژی و پیشرفت علوم خواهد شد اما سخن ماهرویان در مدرنیته و بحران ما این است که صاحبان ایدئولوژی در مقابل دستاوردهای جدید دانش می‌ایستند و حقایق را به نفع ایدئولوژی خود تفسیر می‌کنند زیرا از دست دادن ایدئولوژی برایشان از دست دادن تشخیص است و در حکم نابودی آنها.

«آنها با ایدئولوژی پوشش یافته‌اند و از دست دادن ایدئولوژی برایشان دژ محکم نابودی تشخیص است. آنها با ایدئولوژی پوشش یافته‌اند و از دست دادن آن مساوی با عریانی آنهاست».

به عقیده ماهرویان ورود ماشین سبب شده است که دنیای اسطوره‌ای و عشیره‌ای ایرانیان ترک بردارد اما این دنیای اسطوره‌ای و عشیره‌ای هنوز چنان ریشه‌دار و جاندار در بین ما حضور دارد که مانع پیشرفت می‌شود. روشنفکران ما هنوز اسطوره‌ای می‌اندیشند و قبیله‌ای عمل می‌کنند. نمونه این نحوه اندیشه و شیوه عمل را در ادبیات ما

و در برخورد مبارزان ما می‌توان یافت. مبارزان ما هنوز «دایه دایه وقت جنگه» و «شیر علی مردان خان» را که نشان از مناسبات قبیله‌ای دارند با مشت‌های گره کرده می‌خوانند یا در ادبیات جدید هنوز روابط روستایی و قبیله‌ای بر خرد انتقادی و تفرد مدرنیته مسلط است.

به عقیده او انسان ایرانی برای حفظ هویت خود تکنولوژی غربی را با ساخت‌های فرهنگی و اجتماعی خود که ضد تکنولوژی است جفت و جور می‌کند. بخشی از ذهنیت روشنفکر ایرانی به دنبال علم و فلسفه مدرن غرب است و بخشی دیگر از آن خاطره قومی‌اش. ساخت اقتصادی و ساخت ذهنی ما هرچند مانند گذشته نیست ولی گذشته در بین ما حضور زنده‌ای دارد. در حالی که «لازمه شکل گرفتن جامعه مدنی شکستن روابط عشیره‌ای و گسستن کامل از گذشته است. یعنی گسستن کامل از روابط عشیره‌ای و ذهنیت اسطوره‌ای».

به نظر ماهرویان جریان‌های بازگشت به خویش بر تعارض میان گذشته و تجدد افزوده است و برهوتی پدید آورده است که عبور از آن مدتهای طولانی وقت خواهد گرفت. «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم باید ساخت ترک برداشته اسطوره‌ای ذهن را بشکنیم و برویم و ذهنی راسیونل بیابیم؛ و بافت‌های شکسته قبیله‌ای و خانوادگی و عشیره‌ای زمینداری را نابود کنیم. و به تاریخ بسپاریم و فردیت و خرد، دستاوردهای عمده مدرنیته را تجربه کنیم».

و خلاصه آنکه ناگزیر از داد و ستد فرهنگی با غرب هستیم هرچند «داد» آن به مثقال باشد و «ستد» آن به خروار.

آنچه می‌خوانید حاصل گفتگو با نویسنده مدرنیته و بحران ما و تبارشناسی استبداد ایرانی ماست که در... متولد شده، و از دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته اقتصاد فارغ‌التحصیل شده است. وی در دوران پهلوی سال‌هایی را در زندان به سر برده و در سال‌های پس از انقلاب به کار فکری پرداخته است. به غیر از مدرنیته و بحران ما و تبارشناسی استبداد ایرانی ما، دو کتاب دیگر دارد با نام‌های آیا مارکس فیلسوف هم بود و شعاعیان یگانه متفکر تنها. او سال‌هایی نیز در انگلستان به سر برده است.

«نبض روشنفکری ما با سنت می‌زند»

— از نکات جالب کتاب شما برای من به‌ویژه این بود که رگ و ریشه واپسگرایی را در آثار برخی روشنفکران یا در حرکات مبارزان ایرانی دنبال کرده بودید. مثلاً

ترانه‌هایی که به دهن مبارزان ایرانی دوره پیش از انقلاب خیلی مزه می‌کرد به قول شما همان‌هایی است که در مدح کسانی ساخته شده‌اند که «نشان کاملی از روابط قبیله‌ای در مقابل حکومت» داشتند و صرفاً به خاطر اینکه علیه رضاشاه بودند، مورد ستایش مبارزان قرار می‌گرفتند؛ یا «عبدوی جط» آتشی که «یک یاغی قلدر» بود که به قول خود آتشی «همه از او حساب می‌بردند»؛ یا مهمتر از همه، آنچه در رمان معروف کیدر اتفاق می‌افتد. «گل محمد» و «خان عمو» که به قول شما «حاملان و مدافعان روابط بادیه‌نشین» هستند، توسط یک مبارز کمونیست (ستار) الگو قرار می‌گیرند. می‌خواهم بدانم این شیوه نگاه و نگرش را در ادبیات فارسی دنبال کرده‌اید؟ چون اگر چیزی بتواند ما را به مقصود نزدیک کند احتمالاً همین نگاه از دریچه تجدد به ادبیات و به افکار و اعمالی است که چه در زندگی واقعی و چه در عرصه ادبی از ما سر می‌زند؟

ماهرویان: در تمام زمینه‌های اجتماعی، چه ادبیات و چه شعر می‌توانیم بگردیم و رگه‌های واکنش به مدرنیته را پیدا کنیم. مدرنیته وقتی به ایران می‌آید در جنبه‌های مختلف به آن واکنش نشان داده می‌شود. به نظر من یکی از این واکنش‌هاست، استالینسم یک واکنش دیگر است. حتی در مرکزش، شوروی، به نوعی سنن روسی ضد مدرن خودش را در پوشش مارکسیسم - لنینیسم نشان می‌دهد. در ایران هم بعداً همین کار را می‌کند.

یکی دیگر از واکنش‌ها، هویت خواهی ناسیونالیستی است که به شما اجازه نمی‌دهد سراغ گنجینه معارف بروید و آنها را به نقد بکشید. می‌گویند هر کاری در رمان و شعر می‌خواهی بکن، چه کار داری به خاقانی! در صورتی که شما با خاقانی کار دارید. نیما با نوع خاقانی کار داشت. رفت هفت هشت ده سال تجزیه تحلیل کرد، نقد کرد، گفت این طرز نگاه، نگاه ابژکتیو به جهان نیست. نگاهی است که به دنیای مثل و کهن الگو (آرکه تایپ)‌های ما وصل است و نمی‌تواند نگاه عینی مشخص بکند. گفت از این نگاه نمی‌توانید شعر نو و رمان در بیاورید. به این دلیل توانست به تحول شعر برسد. اگر بخواهید به نگاه نو برسید باید پیشینه فرهنگی خودتان را نقد کنید.

به هر حال واکنش در عرصه‌های مختلف وجود دارد، چه در روشنفکران چپ، چه در روشنفکران ناسیونالیست و چه در روشنفکران دینی از مرحوم بازرگان گرفته تا شریعتی که هر چیزی را که مدرنیته وارد حوزه خصوصی کرده با حوزه عمومی خلط می‌کند. جامعه‌شناسی را با حوزه خصوصی قاطی می‌کند و حرکتی می‌کند که هنوز که

هنوز است دزگیر آن هستیم. در صورتی که این مباحث خیلی روشن است. آگوست کنت وقتی کار جامعه‌شناسی می‌کند، کلیسایش را از کار جامعه‌شناسی جدا می‌کند. گائیله می‌خواهد کار تحقیقی کند، کلیسا و ایمانش را از کار تحقیقاتی‌اش جدا می‌کند. اینها چیزهای خیلی ساده‌ای است. ولی نزد ما هنوز که هنوز است این مباحث دارد تخلط می‌شود.

— مقصودم این بود که به غیر از مواردی که در کتابتان اشاره کرده‌اید که خیلی موارد روشنی هم هست، آیا موارد دیگری را هم در آورده‌اید؟

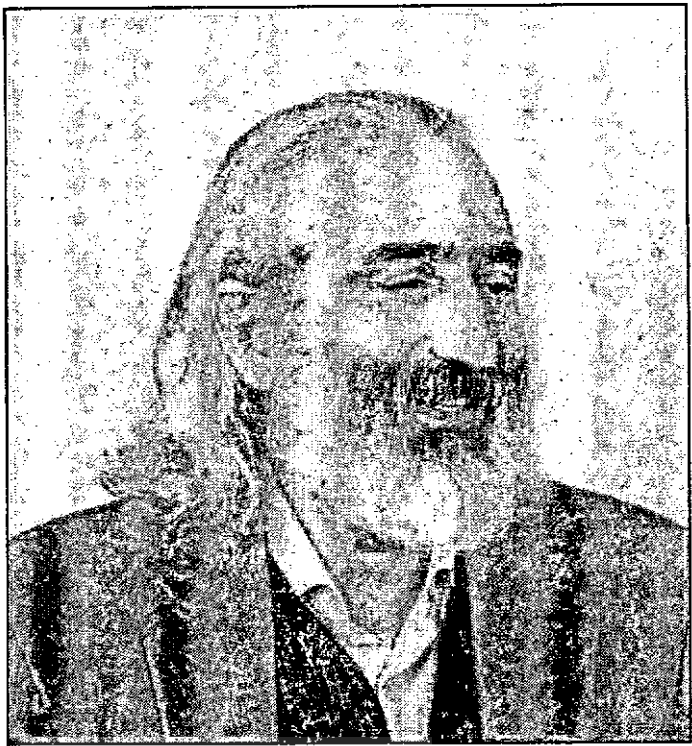
ماهرویان: نه. با آنکه مقاله من نزدیک ده سال پیش چاپ شده، هیچ همدلی ندیده‌ام. انتظار داشتم این بحث گسترش پیدا کند و دیگران بیانند دنباله کار را بگیرند اما نگرفته‌اند. فقط مرحوم امیرحسین آریان‌پور را دیدم که واکنش نشان می‌داد نسبت به نایب حسین کاشی.<sup>۱</sup> خانه هوشنگ گلشیری بودیم، آریان‌پور تعریف می‌کرد که نایب حسین چنین بود و چنان بود و فلان بود و بهمان بود. اصلاً متوجه نشده بود که قضیه چیست. آقا جان! اگر نایب حسین کاشی زنده شود باید به تو احترام بگذارد با اینهمه کار تحقیقی که تو کرده‌ای، نه اینکه تو به او احترام بگذاری. آخر تو به کی داری احترام می‌گذاری؟ به آدم گردنه بگیر؟ خب اینها ریشه‌های عمیقی است که ما در سنت داریم. دیگر روشنفکری که خودش را بکند، بُرد و به سنت انتقادی نگاه کند نداریم. در آن نسل که نداشتیم. این نسل را نمی‌دانم.

۴۴۶

— نوشته‌ها و ترجمه‌های مربوط به مدرنیته در دو سه دهه اخیر با گذشته قابل مقایسه نیست. دلیل آنکه بحث مدرنیته در جامعه ایرانی تا این اندازه بالا گرفته چیست؟ چرا ما تا این اندازه درگیر این بحث شده‌ایم؟

ماهرویان: برای اینکه از شهرپور بیست به بعد، اگر می‌خواستی بروی سراغ منتسکیو، جان لاک، یا کانت، پیشاپیش، برخورد آماده‌ای برای این جور قضایا وجود داشت. هنوز دهنش را باز نکرده بودی که طرف مقابل می‌گفت اینها مال بورژوازی است. یعنی اصلاً این اجازه وجود نداشت که شما مفاهیم را باز کنی و بگویی تفکیک قوا چیست، حوزه خصوصی چیست، حوزه خصوصی چرا باید از حوزه عمومی جدا باشد، حوزه حکومتی چرا تا جایی حق دارد وارد حوزه عمومی شود و حق ندارد حوزه عمومی را در اختیار خودش بگیرد.

۱. اشاره به کتاب طینان نائیان که استنادات آن عمدتاً به دست‌نوشته‌ای از دکتر امیرحسین آریان‌پور است.



● هوشنگ ماهرویان

در حالی که اینها بحث‌هایی است که در غرب، کسانی مثل جان لاک و منتسکیو، دوست سصد سال پیش کرده‌اند. قضیه باز شده و جا افتاده است. برای همین است که وقتی امروز در غرب سخن از حوزه خصوصی می‌رود این حوزه محدوده مشخصی دارد که کسی نمی‌تواند به آن تجاوز کند. ولی اینجا به راحتی هر اتفاقی می‌افتد و هیچ کس صدایش در نمی‌آید. برای اینکه روشنفکری ما نتوانسته این بحث‌ها را جا بیندازد.

— به نظر می‌رسد در ایران همواره یک تمایل معکوس نسبت به تمایلات حکومت وجود دارد. وقتی حکومت به سوی مدرنیزاسیون حرکت می‌کند بحث سنت بالا می‌گیرد و کتابهایی از نوع آنچه خود داشت و غریب‌دگی و امثال آنها نوشته می‌شود و برعکس هنگامی که حکومت به سوی سنت خیز برمی‌دارد، روشنفکری ایران به سوی مدرنیته پیش می‌تازد. اینطور نیست؟

ماهرویان: خب، ما خیلی پیشرفت کردیم. اگر روشنفکری ما نتوانست سنت را نقد بکند، در عوض بابه حکومت رساندن سنت، خودش را در معرض نقد قرار داد. دیگر کسی نیست بیاید از سنت بگوید. بیاید از سنت چه بگوید؟ طبیعی است که بنشینیم و لتر بخوانیم، روسو بخوانیم، جان استوارت میل بخوانیم. آن وقت‌ها جان استوارت میل کی

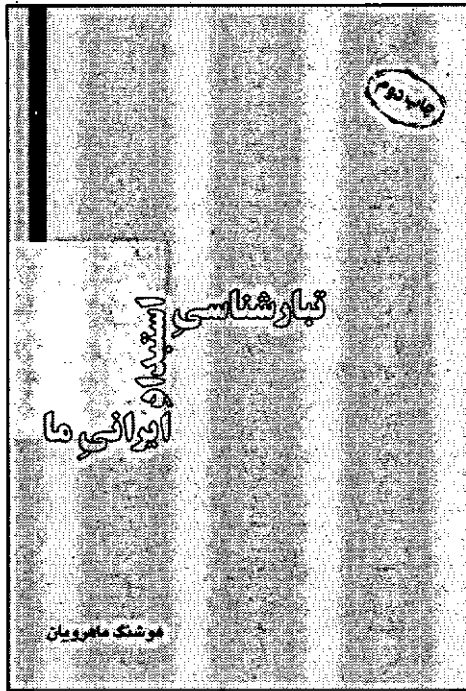
می خواند؟ اگر کسی دست من جان استوارت میل می دید، می گرفت پرت می کرد که این را مارکس گفته «اقتصاددان عامی!» به این صورت با قضیه برخورد می شد. دورانی نبود که اندیشه های مختلف به چالش کشیده شود. من فکر می کنم اگر از این دوران - دورانی که در آن زندگی می کنیم - خوب استفاده بشود خیلی اتفاقات خواهد افتاد. اما تاکنون ما خوب ازش استفاده نکرده ایم.

شاید روشنفکری ما به جایی نرسیده است که بطور مستقل و بی توجه به آنچه حکومت و قدرت و سیاست انجام می دهد، به مسائل جامعه بیندیشد. همواره درگیر اعمال حکومت است و عمل سیاسی را با کار روشنفکری اشتباه می گیرد. بدین ترتیب کار و عملش واکنشی است. واکنش در برابر اعمال حکومت. خیال می کنم تا زمانی که روشنفکری ایران واکنشی می اندیشد کار به جایی نخواهد رسید. بخصوص اینکه این روشنفکری، خودش، به لحاظ نگاه مدرن، کمیتش لنگ است.

من معتقدم که تفکر انتقادی هنوز در ایران شکل نگرفته، ما داریم دست و پا می زنیم که این تفکر شکل بگیرد. مسئله ما بیشتر مسئله معرفتی - فرهنگی است. نگاه روشنفکری ما به جهان هنوز یک نگاه اسطوره ای پیش مدرن است. این نگاه پیش مدرن را به این راحتی ها نمی شود تغییر داد. لازمه تغییرش آن است که بنیادهای فرهنگی مان را به نقد و چالش بگیریم. اگر به نقد و چالش بگیریم برخوردهای واکنشی نمی کنیم. ولی وقتی کل زندگی می شود سیاسی، حتی فوتبال هم می شود سیاسی، نگاه روشنفکری ما هم صرفاً سیاسی می شود. حکومت می گوید سنت، این طرف می گوید مدرنیسم. با وجود این به نظر من در این بیست و چند سال، یک کارهایی کرده ایم که در صد و پنجاه شصت سال گذشته نکرده بودیم.

با آنکه در درون حکومت دینی زندگی می کردیم، مقداری نقد سنت کرده ایم. یعنی خود روشنفکری دینی این نقد را انجام داده است. سروش و علوی تبار این کار را کرده اند.

در بخش روشنفکری عرفی ما هم وقتی مثلاً آقای [محمد رضا] نیکفر می آید می گوید ما حافظ شناسی نداریم یعنی اینکه انتقادی نگاهش نکرده ایم، این بحث ها را پیش از اینها اصلاً نداشتیم. تازگی ها مقداری دارد طرح می شود. اینکه ره به جایی می برد یا نه، نمی دانم. روشنفکری ایران وظیفه داشت که برای دمکراسی نظریه پردازی کند. مقصودم این نیست که ما یک دمکراسی انگلیسی و ایرانی و آمریکایی داریم.



دمکراسی، دمکراسی است، ولی وقتی می‌خواهید در یک جامعه سنتی یک حکومت مدرن ایجاد کنید، خب نظریه‌پردازی‌اش را هم لازم دارید. ما اصلاً نظریه‌پردازی در این زمینه‌ها نداشته‌ایم، حالا حداقل بحثش را شروع کرده‌ایم. در دوره خاتمی بالاخره بحث‌های مربوط به آن مطرح شد. این‌ور و آن‌ور، در مطبوعات، در جاهای دیگر. من نمی‌گویم به سرانجام خواهد رسید یا نه، ولی بحثش مطرح شده است.

— درست. ولی اجازه بدهید به صحنه نگاه دقیق‌تری بیندازیم. ببینیم واقعاً چه بحث‌هایی صورت گرفته است. یعنی به دارایی خود نظری بیندازیم. درست است که آدم در این فضا احساس می‌کند که دارد اتفاقاتی می‌افتد اما من هنوز روی کاغذ چیز دندانگیری نمی‌بینم.

ماهروزیان: تردیدی ندارم که اگر ما روشنفکران خوش فکری داشتیم می‌توانستند زیر همین سقنی که حکومت تعیین کرده، کار بیشتری بکنند ولی به هر حال نمونه‌هایی هم داریم؛ جرقه‌هایی هم زده شده است. البته همانطور که شما می‌خواهید روشن کنید باید این چیزها به موارد مشخص کشیده می‌شد، بحث‌های مشخصی صورت می‌گرفت تا بتوانیم بگویم این قضیه را ما دیگر مشخصاً روشن کردیم. چنین کاری نشده است. با وجود این بحث‌هایی که امروز در کتابهای جواد طباطبایی می‌بینید، سی سال پیش

صورت نگرفته بود. یا نگاه شکسته شایگان، یا انقلاب دینی چیست او که به هر حال بحث‌هایی دارد که پیش از این مطرح نبوده است.

— یکی از حرف‌های شما در مدرنیته و بحران ما این است که سنت در رگ و پی تجدد پیچید و در آن ریشه دواند و آن را از کار انداخت. شما این حرف را عنوان کرده‌اید ولی آن را باز نکرده‌اید. مقصود چیست؟ آیا می‌توانید نشان دهید که سنت چگونه در رگ و پی تجدد پیچید و از کارش انداخت؟

ماهرویان: برای باز کردن آن باید بینیم که چه گذشته است. مثلاً ملکم خان را بررسی کنیم یا دیگران را. کاری که آجودانی در مشروطه ایرانی می‌کند کار قشنگی است. یا مثلاً بیایم پسیکولوژی ارانی را بررسی کنیم. یا همین‌طور جلو بیایم بینیم ما چطور مدرن را می‌گیریم و در اینجا سنتی می‌کنیم. مثل احسان طبری که هگل را در مولوی می‌بیند. جوری عمل می‌کنیم که نمی‌توانیم از سنت خود فاصله بگیریم. نوشته‌های طبری را نگاه کنید ببینید چه جوری است. نمی‌خواهد تلنگری به جایی بزند. از همه ستایش می‌کند. یا روزنامه قانون میرزا ملکم خان که می‌گوید همه چیز در سینه علما وجود دارد یا تنبیه الامه میرزای نایینی که از هر چه صحبت می‌شود می‌گوید این در شریعت ما هست. نمی‌تواند قضایا را تفکیک کند.

مقصود من از گسستی که در مدرنیته و بحران ما بدان اشاره می‌کنم، همین است که شما گذشته را به زیر سؤال برید و از آن فاصله بگیرید و از دورتر به آن نگاه کنید. من این را تجربه کرده‌ام و دیده‌ام که نبض روشنفکری ما چطور برای سنت می‌زند و در عین حال خودش را مارکسیست هم می‌داند. تغییر آن هم به این آسانی‌ها نیست. در واقع مسئله معرفت‌شناسی است که خیلی اهمیت دارد. اینکه نگاه اسطوره‌ای به جهان نداشته باشیم، خرد انتقادی داشته باشیم.

آن نگاه چپی هم که بعد از شهریور بیست وارد می‌شود نگاه خردگرا به جهان ندارد. نگاهش اسطوره‌ای است. هر چه را که نگاه می‌کند اسطوره می‌کند. به نوعی که می‌توانید آن را با تفکر سنتی ما کاملاً پیوند بزنید. وقتی به شهر گم شده می‌رسد دیگر همه قضایایش حل شده است. فکر می‌کند همین که به شهر گم شده رسید همه چیزش حل می‌شود. حقوق زنان، مسئله کودکان و لگردد، مسائل کارتن خواب‌ها همه حل می‌شود. در حالی که روشنفکری می‌تواند پروژه‌های ریز و کوچک داشته باشد و مدام در پی شهر گم شده نباشد که قضیه‌اش تمام شده است. اگر یک «آن. جی. او» راه

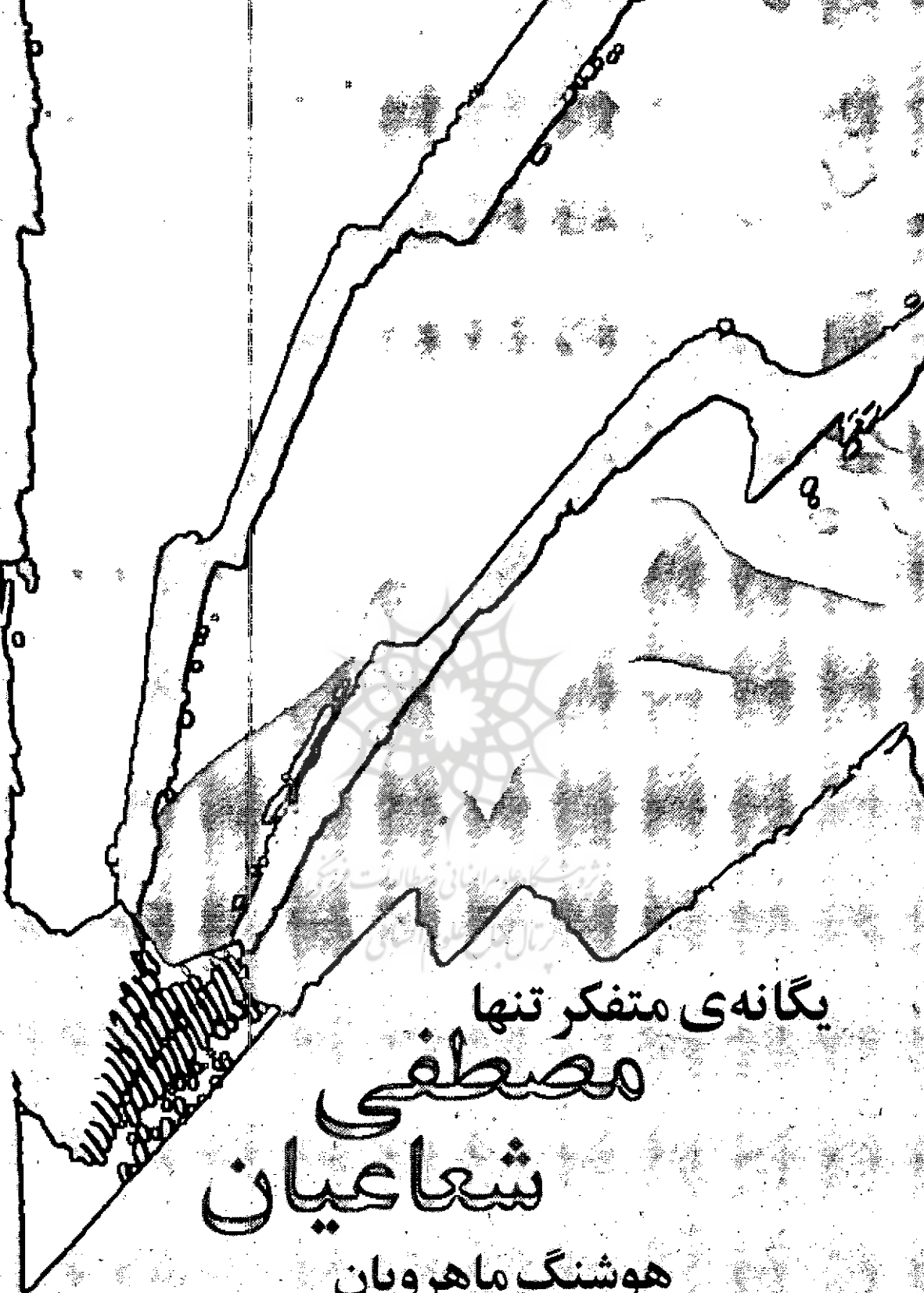


بیندازید یا اندیشه‌های توتالیتار می‌خواهد آن را وابسته به خود بکند یا حکومت استبدادی، نمی‌گذارند مستقل بمانید. از شهرپور بیست به بعد هم شما همه اینها را داشته‌اید. سازمان جوانان، وابسته به حزب؛ سازمان صلح، وابسته به حزب؛ سازمان زنان وابسته به حزب. در حالی که اگر واقعاً بخواهید از حقوق زنان دفاع کنید، این ربطی به تفکر سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی ندارد. حقوق زنان می‌تواند و باید آرام آرام در جامعه رشد بکند.

— یک نکته دیگر که در کتاب شما مطرح است، این است که ما به مدرنیته نرسیدیم چون بدون نقد سنت خواسته‌ایم از روی آن بپریم. شاید حرف درستی است اما برای من سوال‌هایی پیش می‌آورد. مهمتر از همه اینکه آیا ما مجبوریم همان راه تاریخی را طی کنیم که مدرنیته در اروپا از قرن شانزدهم به بعد طی کرد؟ یا این طور نیست که تاریخ تکرار شود و ما باید راه یا راه‌های دیگری را طی کنیم؟

ماهرویان: البته استفاده ما از دستاوردهای غربی سرعت کار ما را زیاد می‌کند. اما یک چیز را نمی‌توان نادیده گرفت. ماکیاوولی شهریار را در قرن پانزدهم می‌نویسد. می‌گوید خوبی‌های کلیسا مال خود کلیسا. سیاستمدار این خوبی‌ها را باید بگذارد کنار. بعد می‌آید جلو می‌رسد به تامس هابز، جان لاک، و منتسکیو. پنج قرن این قضایا بحث شده است.

در اینجا بعد از اینکه چنین بحث‌هایی را آخوندزاده و دیگران می‌کنند، یکبارہ شریعتی می‌آید همه چیز را به هم می‌ریزد. یا مرحوم بازرگان. بعد وقتی شما می‌گویید آقا جان چرا جواب غریزدگی را نمی‌دهید می‌گویند برای اینکه ساواک بهره‌برداری می‌کند. آقا ساواک بهره‌برداری می‌کند یعنی چه؟ من یک بحث فکری دارم با شما دربارهٔ یک موضوع. چه کار دارم ساواک بهره‌برداری می‌کند یا نمی‌کند. همه ما این چیزها را دیده‌ایم دیگر آل احمد می‌رود در دانشگاه تبریز می‌گوید بعد از قضایای پانزده خرداد دیدم کاری نمی‌شود کرد بجز آنکه من از وسیله‌ای استفاده کنم که دیگر حکومت نتواند جلوش را بگیرد. به این دلیل رفتم مکه و خسی در میقات را نوشتم. در واقع وسیله‌ای را می‌آورد جلو و ستیزه‌جویی می‌کند که نسل‌ها باید بکوشیم که روشن کنیم این وسیله نباید ستیزه‌جو بشود. این وسیله مال حوزه خصوصی من است در عالم خصوصی من، مرا تلطیف می‌کند و به عالم بالا می‌برد. این نباید هل من مبارز بطلبد در حوزه عمومی. این یک روش تفکری می‌خواهد که بنشیند کار آرام بکند، کاری با سیاست نداشته باشد و



یگانه‌ی متفکر تنها  
مصطفی  
شجاعیان  
هوشنگ ماهروی‌یان

بگوید اینها مال حوزه خصوصی آدم است، نباید ستیزه جو بشود آقای مهندس بازرگان، آقای شریعتی، آقای آل احمد. چه جوری می شود این را تفهیم کرد وقتی همه چیز قاطبی شده است. حوزه ها همه درهم ریخته است. نمی توانی تفکیک کنی.

— شما به لحاظ تاریخی، سه رویکرد با مدرنیته در ایران قائل هستید. شاید هم چهار رویکرد. رویکرد به قول شما تقی زاده ای، رویکرد میرزا ملکم خانی، رویکرد شیخ فضل اللهی و سرانجام رویکرد نیمایی. به نظر می رسد رویکرد شیخ فضل اللهی رویکرد به مدرنیته نیست بلکه واکنش در برابر مدرنیته است.

ما هرویانی: بینید من یک بحثی که دارم در کتاب تبارشناسی استبداد ایرانی ما و خواسته ام آن را جا بیندازم و آن این است که رده بندی ها و طبقه بندی ها و پارادایم سازی ها و مفهوم سازی هایی که ما می کنیم کار سوژه اندیشنده است. چیزی نیست که بیرون و در واقعیت وجود داشته باشد. این طبقه بندی را می شود زیر سؤال برد، تغییرش داد و متحولش کرد. اساساً علوم کارش همین است.

در تبارشناسی استبداد ایرانی ما تمام تلاش من این بوده است که روشن کنم اینها پارادایم هایی است که ما می سازیم. مثلاً وقتی می آیم تاریخ را تقسیم بندی می کنیم می گوئیم کمون اولیه، برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری، اینها پارادایم هایی است که ما می سازیم. وقتی می گوئیم فئودالیسم و اشاره نمی کنیم به دوره و زمان مشخصی، یعنی روابطی را که در ذهن خود ساخته ایم، می خواهیم عمومیت بدهیم به جهان. وقتی در تاریخ ما مثلاً جا نمی افتد می گوئیم این نیمه فئودالی است یا فلان است. یعنی جهان بی کرانه در تقسیم بندی های ما همیشه جا نمی گیرد. هگل می گوید جهان ما بی کرانه است و سلول های مغزی ما کم و محدود. ما هر نوع تقسیم بندی که بکنیم باز هم چیزهایی هست که توی تقسیم بندی ما جا نمی گیرد. یعنی تقسیم بندی ما را به قول «هایک» مورد سؤال قرار می دهد. این رده بندی ها مورد تردید قرار می گیرد که این رویکرد را من در کجا قرار بدهم.

زمانی که من مشروطه را مطالعه می کردم دیدم این سه چهار رویکرد هست و فکر کردم که هر تفکری که می بینم سعی کنم توی اینها جا بدهم. ولی خب واقعیت این تقسیم بندی را زیر سؤال می برد. تعصبی هم ندارم. اما به هر حال شیخ فضل الله یک رویکرد از خودش نشان می دهد دیگر.

وقتی مدرنیته در شکل سرمایه داری اش می آید و نمی تواند مسائل را حل کند؛

سوسیالیسم یا حزب پرچم و خلق می آید و نمی تواند مسائل را حل کند، یک رویکرد دیگر می آید می گوید ما باید برگردیم به گذشته ها. گذشته مسئله ما را حل می کند. به هر حال این برگشت به گذشته در داخل افغانستان اوج گرفت که شد جریان طالبان. در ایران هم از دهه چهل به بعد نگاه برگشت به گذشته را در تمام جریان ها می بینید. حتی در جریانات چپ می توان این نگاه برگشت به گذشته را دید.

— سؤال من در اصطلاح «رویگرد» بود. منظورم این است که رویکرد شیخ فضل الله که بعدها تبدیل به رویکرد آل احمد و شریعتی شد، در واقع رویکرد نیست، پسگرد است. رویکرد خیال می کنم واجد بار معنایی مثبت است. که با مواجهه این گروه با مدرنیته نمی خواند.

ماهرویان: البته به نظر من آل احمد یک ناسازه (پارادوکس) حیرت انگیزی است. سنگی بر گوری آل احمد به نظر من یکی از آثار مدرن ادبیات ایران است. این مرد چنان خودش را گذاشته روی میز و تحلیل کرده که فقط از یک ذهن مدرن برمی آید. آنقدر زیبا اجاق کوزی خودش را تحلیل کرده و به خودش با فاصله نگاه کرده که از یک آدم سستی این کار ساخته نیست.

او پارادوکسی است که نمی گذارد او را در کنار شریعتی قرار دهیم. به هر حال آدم سرد و گرم چشیده ای است. منتها سرانجام به این نتیجه رسیده است — و اشتباه بزرگش هم در همین است. — که مذهب را دستاویز کند. روشنفکری غرب، دین را حوزه بندی کرده بود و گفته بود این مال حوزه خصوصی است. مارکسیست ها نتوانستند این کار را بکنند و این از خود مارکس هم شروع شد. مارکس وقتی آمد گفت دین افیون توده هاست، دین را از حوزه خصوصی به حوزه عمومی آورد و جنگ خود را با آن شروع کرد.

بعدها لنین این جنگ را شدت بخشید. مارکس می گوید سکولاریسم می خواهد حوزه عمومی را از دست دین رها کند، اما قصد ما این است که انسان را از دست دین رها کنیم. معنی این حرف این است که می خواهیم جنگ دینی راه بیندازیم. جنگی که در آن صلیب کلیسا سرانجام بر داس و چکش کمونیسم پیروز شد. در این جنگ عملاً مسیحیت پیروز شد ولی سکولاریسم مدرنیته خیلی زیباتر عمل کرده بود. گفته بود این حوزه خصوصی آدم هاست و در حوزه عمومی در حد داشتن کلیسا و تبلیغ دین حضور دارد اما حوزه عمومی را به اشغال خودش در نمی آورد.

این چیزی بود که روشنفکری غرب در تجربه پانصد ششصد ساله‌اش جا انداخته بود و مارکسیسم توانست با آن کنار بیاید. ایمره‌ناگی رهبر منجارتان را وقتی محاکمه می‌کردند یکی از اتهاماتش این بود که دخترش در کلیسا ازدواج کرده و او - ایمره‌ناگی - هم در مراسم شرکت جسته است. حالا که ما با فاصله به موضوع نگاه می‌کنیم می‌بینیم چقدر وحشتناک است که به آدم بگویند چرا رفته‌ای کلیسا. یک آدمی حق ندارد در مراسم ازدواج دخترش در کلیسا حضور پیدا کند چون که رهبر حزب کمونیست است! در واقع لیبرالیسم حرکت زیباتر و بهتری برای آزادی آدمی دارد.



فروشگاه و لابراتوار عکس

## پاپ حرفه‌ای عکسهای دیجیتال

بلوار کریمخان زند - خیابان شهید مسینی (مدیر) -  
شماره ۱۴ تلفن: ۰۷۳۰۷۳۸۸۸۴۴ ۸۸۸۶۵۳۱۳

نشر ورجاوند منتشر کرد: *مجموعه‌های علمی و مطالعات فرهنگی*

نشانه‌شناسی چیست؟

یورگن دنیس یوهان سون

سونداریک لارسن

ترجمه دکتر علی میرعمادی

تهران - صندوق پستی ۱۹۸ - ۱۴۱۹۵

تلفن: ۰۹۱۲-۱۰۳۷۰۲۳